

فعلیهایی که از ریشه‌ای مختوم به «ن» در زبانهای کهن ایرانی ساخت یافته است، و برخی از مشتقهای اسمی و وصفی آنها

ریشه برخی از فعلهای فارسی در زبان اوستایی، یا فارسی باستان، و یا هر دو - و گاه سانسکریت - به «ن» (n) (a) ختم می‌شود. این فعلها - که گاه با تغییر واکه (مصوت) یا همخوان (صامت) ریشه، و گاه بی هیچ تغییر در آن، با افزایش پسوند مصدری (تن، دن، یدن، ستن) بکار می‌روند - معدودی بیش نیستند، و آنها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱) دسته‌ای که «ن» ریشه در هسته یا ماده فعل (= آنچه پیش از پسوند مصدر می‌آید) و به تبع در بُن‌ها یا ستاکهای ماضی و مضارع آنها نیامده است. در این دسته تنها زادن (ریشه آن در اوستایی زن^۱) جای دارد که بنهای ماضی و مضارع آن «زاد» و «زا»ست، و از مشتقهای آن است:

۱- زن (اسم) که در فارسی بمعنی جنس مادینه و بالغ آدمی (در مقابل مرد) - وظ. صفت فاعلی اصلاً: زاینده،^۲ که فرزند می‌آورد - بکار می‌رود. زن بدین معنی هم می‌تواند از «ز» همخوان هسته فعل (زا) + پسوند «ن» (ān) ساخت یافته باشد، و هم می‌تواند همان ریشه زادن باشد که نخست در معنی وصفی، و سپس اسمی بکار رفته است.

۲- نژاد، از پیشوند «ن» (= فرو، فرود) + زاد (= زاد، بن ماضی و اسم مصدر از نژادن^۳، صورتی از نژادن^۴) = اصل و نسب.

۳- فرزند، از پیشوند فر + زند، بن ماضی و صفت مفعولی فعلی از همین ریشه، که

• ستاره نشان فعلیهاییست که از روی مشتقهای آنها بازسازی شده است، و خود کاربردی ندارند.

اگر در فارسی کاربرد یافته بود، صورت زندن* می‌یافت، زند (= زایش) در ترکیب زندوزاد رگفتار عامه، همان بن ماضی در کاربرد اسم مصدر از این زندان است. (← زندن).

(۲) دسته‌ای که فعلهای آن از ریشه + پسوند مصدر ساخته شده است، و «ن» ریشه در هر دو بن ماضی و مضارع آنها هست، به قرار زیر:

۱ - خواندن (از ریشه خون^vX^vان در اوستایی) که بن ماضی و مضارع آن خواند و

خوان است.

۲ - دانستن (ریشه آن در اوستایی «زن»^h و در فارسی باستان «دن»)، و بنهای ماضی و مضارع آن دانست و دان، که فرزندان و فرزانه = دانا و آگاه - با پیشوند فر- از آن است.

۳ - ماندن = اقامت کردن، جای گرفتن (از ریشه من^hman در فارسی باستان) بن ماضی و مضارع آن: ماند و مان، که مان بمعنی خانه و منزل در ترکیب خان و مان (یا خانمان) از آن است.

۴ - مانستن = شبیه بودن (از ریشه من^vman در زبانهای کهن) بنهای ماضی و مضارع آن: مانست و مان، که صفتی است: مانا و مانند، و همانا و همانند از آن است.

۵ - منیدن^h = اندیشیدن (از ریشه ان^hman(an) در اوستایی) که در پهلوی کاربرد داشته است، و در فارسی تنها بن مضارع آن در ترکیبهای زیر بکار رفته است:

- منیش و منیشن (manes-n) = اندیشه؛ طبع و سرشت؛ و بصورت منیش (menes-) بمعنی دوم در گفتار عامه.

- دشمن و بهمن (= بدانندیش و نیک اندیش).

(۳) دسته‌ای که:

الف - «ن» ریشه در هر دو بن ماضی و مضارع فعلهای آن هست.

ب - و این فعلها صورت دیگری نیز دارند که «ن» ریشه از مصدر - و به تبع از بن ماضی (= مصدر با حذف ن از پسوند مصدر) - آنها افتاده است، و تنها در بن مضارعشان می‌آید.

در این دسته هر یک از فعلها در هر یک از گروههای الف یا ب: ۱ - یا پر کاربرد است ۲ - یا کم کاربرد؛ و یا خود بی کاربرد که تنها مشتق یا مشتقهای اسمی یا وصفی از آن بکار می‌رود. فعلهای این دسته اینهاست:

از ریشه گن^hghan(an) = پُر، ضخیم، در سانسکریت) و پیشوندهای «آ» و «ن» +

پسوند مصدر، این فعلها در فارسی آمده است:

۱ - الف - آگندن^{۱۱} (و آغندن شکل دیگر آن) و آگیدن بمعنی پر کردن و انباشتن، که از آن است:

— آگن و آگنش = آنچه بالش و لحاف را از آن پر کنند.

— آگند و آغند (بن ماضی و صفت مفعولی = پر کرده) در ترکیبهای قزاگند، و

کزآغند = جامه ای از ابریشم پر کرده که در زیر زره می پوشیدند.

ب - آگدن* (با افتادن «ن» از ریشه) که از آن است:

— آگین (صفت، و سپس اسم) از آگ (هسته فعل با افتادن a از آخر آن) + ین^{۱۲}.

۱ - آگنه و آگنش. خاقانی:

بهر آگین چار بالش اوست هر پری کاین کبوتر افشاندست

۲ - همچون پسوند در معنی پُر، آمیخته، آراسته در ترکیبهای: زهرآگین، مشک

آگین، عیبرآگین، گوهرآگین و...

— گین (مخفف آن: گین) همین پسوند بدون پیشوند «آ» است: شرمگین،

اندوهگین، خشمگین و...

— آگنگ (صفت مفعولی از آگ + نگ^۲) = پر شده یا پر کرده در ترکیب

قزاگنگ = قزاگند.

— آگنج (صورتی از آگنگ) = روده گوسفند که از گوشت و برنج و چیزهای دیگر پر

کرده و پخته باشند:

۲ - الف - نگندن = حفره ای را با چیزی انباشتن و پر کردن؛ دفن کردن.

ب - نگدن*، و از آن است: نگین (از هسته فعل + ین)^{۱۲} = آنچه از سنگهای قیمتی

در زرو سیم نشانده می شود.

۲ - الف - تندن و تنیدن و تنستن (از ریشه تن^{۱۳} در اوستایی) بمعنی کشیدن ریمان

یا دوالی را از سویی بسوی دیگر و آن را استوار کردن، و توسعاً در معنی بافتن. از این

فعلهاست:

— تان (و تانه از تاندن*، صورتی از تندن) = تار در مقابل بود. کمال اسماعیل:

دست تھی به زیر زرخدان کند ستون و ندر هوا همی شرد بود و تان برف

— تندو (از تن، بن ماضی تندن = و پسوند، و یا از همین صورت = بن مضارع تندیدن*^{۱۴}

(← کندیدن) + و، تند، و تندو. اولی از بن مضارع تنیدن + ند (پسوند فاعلی)؛ و دومی

از همین صورت با افزایش پسوند «و»، هر سه بمعنی عنکبوت.

— ترکیبهای: تارتنه و تارتنگ به همان معنی.

— تنسته (از تنست، بن ماضی تنستن + ه) صفت مفعولی = تار و بافته عنکبوت.

— تَنگ (tang) = دوال یا نواری که زین یا بار را با آن بر پشت اسب یا ستور استوار کنند، که ظ. از همخوان هسته فعل + نگ^۳ ساخته شده است.

ب - تدن (با افتادن «ن» از ریشه) = بافتن

نزاری قهستانی (لغتنامه دهخدا):

وسواس بد سگال تو گشته کفن بر او چون تار کرم پيله که بر خود ز خود تده

(۳) از جن (jan) ریشه زدن در اوستایی و فارسی باستان) است:

الف - با پیشوند «او»، و تبدیل ج ریشه به ژ:

— اوژندن = افگندن، انداختن، و کشتن که ترکیبهای فاعلی: شیر اوژن، مرد اوژن،

جنگ اوژن، و خنجر اوژن و... از آن است.

— و با پیشوند «ن»: نژندن که خود کاربرد نیافته، و از آن است: نژند (بن ماضی =

صفت مفعولی) = فروزده، فرو افکنده، که در معانی توسعی: افسرده، پژمرده، اندوهگین؛ سرافکنده و... بکار رفته است. فردوسی (لغتنامه دهخدا):

یکی را که خواهد بر آرد بلند دگر را کند موگوار و نژند

و ناصر خسرو:

زیر بار تن بماندم شصت سال چون نباشم زیر بار اندر نژند

ب - زدن (با تبدیل ج ریشه به ز) = مضروب ساختن، کشتن، که فعلی بیقاعده (بن مضارع

آن: زن) و پر کاربرد است. فعلهای زیر (با پیشوند «آ»): آژندن، آژندن (گروه الف)

آژدن و آژدن، و آجدن (آجیدن) (گروه ب) ظ. صورتهای دیگر زدن هستند با معنی

توسعی از آن:

۱ - خلایتیدن و ریش کردن و سوراخ کردن.

۲ - و با توسعی دیگر از معنی اول: ناهمواری در سطحی پدید آوردن و از این

فعلهاست:

— آژنه (بن مضارع آژندن + ه) میله‌ای آهنی و نوک تیز که سنگ آسیا را بدان آژد

یا آجدار کنند.

— آج = ناهمواری که در سطحی چون تخت گیوه، سوهان یا هر چیز دیگر پدید

آورند.

— آج و داغ (مجروح و سوخته) که در گفتار عامه به توسع در معنی شیفته و بیقر

بکار می رود.

- آجین (از آج + پسوند «ین»^{۱۲}) = مجروح گشته و سوراخ شده.
- آجیده (بن ماضی و صفت مفعولی) = سوراخ شده؛ ناهمواری یافته و آجدار شده.
- آژنگ (از آژ، بن مضارع آژدن + نگ^۲) = چین و شکنی که در رخسار بر اثر خشم یا اندوه، و در اندام بسبب بیماری یا پیری پدید آید.
- (۴) الف — کندن (از ریشه کن^{۱۵} در اوستایی و فارسی باستان) + دن، در معنی کافتن و حفر کردن که از آن است:
- کندیدن، صورتی دیگر از کندن، از کند بن ماضی آن + یدن.
- کناژ و کناز = بیل (← چند پسوند فارسی، بخش ۱)
- کان در دو معنی:

۱ - صفت فاعلی = ککنده، در ترکیب کوهکان (از کان بن مضارع کاندن، صورتی از کندن). فرخی:

بِر آرزوی کف راد اوز کان گهر گهر بر آید بی کوهکان وی میتین
۲ - معدن (بن مضارع از همان فعل و صفت مفعولی = که کنده می شود).

— گتند = گلنگ یا بیل. رودکی (لغت فرس):

مرد دینی رفت و آوردش کنند چون همی مهمان در من خواست کند
— گند و جند و قند = شهر و ده، در ترکیب نامهای جغرافیایی: اوزکند؛ خجند و

بیرجند؛ خوقند و سمرقند و...

— فَرکن (و فرغن، شکل دیگر آن) بن مضارع؛ و فرکند، بن ماضی و هر دو صفت مفعولی از فعل مرکب فرکندن در معنی:

- ۱ - زمینی که سیل آن را ناهموار و خراب کرده باشد، و توسعاً = جوی و راه گذر آب.
- ۲ - و به توسعی دیگر = آب روان در جوی. در این شعر خسروانسی (لغت فرس) فرکند به هر دو معنی بکار رفته است:

دو فرکن است روان از دو دیده بردورخم زخم ز رفتن فرکند جملگی فرکند

و با تبدیل «ک» به «خ»:

- خان و خانه = ماندگاه، منزل.
- خن = خانه و جای در ترکیب گلخن = آتشیخانه، کوره آتش، از گل (= اخگر، آتش، گرما) + خن
- خانی = چشمه.

— خندق (ظ. معرب کندک = کنده) که در فارسی و عربی بکار می‌رود.
ب. کدن^۵ (با افتادن «ن» از کندن، و در همان معنی) که خود کار بردی نیافته، و از
بن ماضی آن است:

— کد، و کده = خانه.

— کدی — (بن مضارع کدیدن^۵، صورت دیگر کدیدن، + ی^{۱۲}) = خانه.

۱. سنائی (لغتنامه دهخدا):

کدخدایی همه غم و هوس است کد رهاکن تورا خدای بس است
و در ترکیبهای کدخدا و کدبانو.

۲. مسعود سعد:

مستی آرد باده چو ساغر دو شود گردد کده و یران چو کدیور دو شود

— و همچون پسوند در ترکیبهای: بتکده، میکده، آشکده، اندهکده و...

۳. در ترکیب کدیور = صاحبخانه (= کدخدا و کدبانو) ← بیت بالا از مسعود

سعد.

و از کتن، صورت دیگر کدن است:

— کت و کث (= ده و شهر) در ترکیب نامهای جغرافیایی: پنجکت، بناکت؛ اخسیکت، و

فگلکت، و...

— کته (بن ماضی + ه = صفت مفعولی اصلاً) = جایی کوچک و سرباز یا دیوایی

کوتاه که پیش دیوار آشیزخانه معمولاً، برای ذخیره هیزم و زغال و آرد و گندم و بُشن
می‌سازند.

مآخذ و یادداشتها:

۱. Paul Horn, *Griendriss der Neupersischen Etymologie*, New York, 1974, No. 645.

۲. در این معنی قابل مقایسه با EN.gen و FR. gene از یونانی genos = زاد، زایش، منشأ که در ترکیب
بسیاری از واژه‌های این دو زبان بکار می‌رود، مانند: FR. électrogène = برق‌زا، پدید آورنده برق.

۳. از نگارنده، «چند پسوند فارسی» - بخش ۲، مجله آینده، شماره‌های ۹-۱۲، سال شانزدهم، ۱۳۶۹

۴- هرز ۴۹۹

۵- هرز ۵۳۴

۶- هرز ۹۶۶

۷- هرز ۹۶۷

۸- قابل مقایسه با meinen در آلمانی mean در انگلیسی به معنی اندیشیدن.

۹- هرز ۹۹۲

فعلهایی که از ریشه‌ای مختوم به...

۱۰- هر ن ۴۱

۱۱- آنچه درباره آگندن در این جا نوشته شد، نقل از «چند پسوند فارسی» بخش ۲، به اختصار ← حاشیه شماره

۳ است.

۱۲- م مصطفی مقریبی: ترکیب در زبان فارسی (بخش ۲) [انتشارات طوس]، تهران ۱۳۶۹

۱۳- هر ن ۳۹۹

۱۴- هر ن ۶۵۳

۱۵- هر ن ۸۶۹

و کتابهای زیر:

— راهنمای ریشه فعلهای ایرانی، دکتر محمد مقدم [علی] - تهران ۱۳۴۲.

— لغت فرس اسدی، چاپ عباس اقبال آشتیانی.

— لغتنامه دهخدا.

— دیوان شاعرانی که شعری به شاهد از آنها نقل شده است.

— فرهنگ انگلیسی Webster، و فرهنگ فرانسوی Robert.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی